



تهران | ۱۳۹۴

نویسنده: دیوید اینگلیس

فرهنگ و زندگی روزمره

مترجم: نازنین میرزابیگی

سرشناسه | اینگلیس، دیوید، ۱۳۷۳ - م. Inglis, David

عنوان و نام پدیدآور | فرهنگ زندگی روزمره

مشخصات نشر | تهران: نشر گمان، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری | مشخصات

شابک | 978-600-7289-17-4

وضعیت فهرست‌نویسی | فیپای مختص

یادداشت | فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.ketab.ir>

یادداشت | عنوان اصلی: Culture and everyday life

شناسه افزوده | میرزابیگی، نازنین، ۱۳۶۳ - مترجم

شماره کتابشناسی ملی | ۳۸۴۴۲۵۴

این کتاب ترجمه‌ای است از :

| Culture and Everyday Life |

| David Inglis |

| The New Sociology | Routledge; New edition | 2005 |



| فرهنگ و زندگی روزمره |

| Culture and everyday life |

| مجموعه مجریه و هنر زندگی |

| سرپرست و سرراستار مجموعه | خشایار دیهیمی |

| نویسنده | دیوید اینگلیش | David English |

| مترجم | نازنین یزداکانی |

| ویراستاران | خشایار دیهیمی، نازنین یزداکانی |

| نمونه خوانی متن | شبنم دیهیمی |

| بازبینی نهایی متن | م. ب. حاجیان |

| طرح روی جلد | بهرام داوری |

| نظارت فنی و چاپ | حمیدرضا صبوری |

| حرفه نگاری و صفحه آرایی | فرحناز رسولی |

| لیتوگرافی | امین گرافیک |

| چاپ و صحافی | سپیدار |

| شابک | 978-600-7289-17-4 |

| چاپ اول | زمستان ۱۳۹۴ |

| شمارگان | ۱۷۰۰ جلد |

| قیمت | ۱۷۵۰۰ تومان |

| www.Goman-pub.com |

| info@Goman-pub.com |

فهرست

۹		سخن سرپرست مجمر
۱۵		مقدمه
۵۱		فصل اول: فرهنگ، «طبیعت» و زندگی روزمره
۸۱		فصل دوم: فرهنگ مدرن و زندگی روزمره
۱۴۵		فصل سوم: فرهنگ‌های «فاخر»، «رایج»، و «نا»
		در زندگی روزمره
۲۰۸		فصل چهارم: جهانی شدن، فرهنگ و زندگی روزمره
۲۵		نتیجه‌گیری
۲۶۲		کتابشناسی

سخن سرپرست مجموعه

«فلسفه»، در همه کشورها و همه فرهنگ‌ها، از جمله کشور خودمان، و برای همه، ابهت است. کتاب‌های فلسفه هم غالباً در قفسه‌ها در جایی قرار می‌گیرند که متناسب با همین ابهتشان باشد. به اصطلاح خودمانی، آن‌ها لای صاف و عموم مردم هم به دیده احترام به فلسفه می‌نگرند هم در عین حال از آن می‌ترسند. کمتر کتابخوان عادی به سراغ کتابی می‌رود که سران فلسفه را یدک می‌کشد. به نظر آنها فلسفه خواندن کار هر کسی نیست و بنابراین عطایش را به لقایش می‌بخشند. و البته با وضع کنونی این تصورات دراز از حقیقت هم نیست.

اما بگذارید کمی بیشتر مسئله را بشکافیم و توضیحات بدیم. اکثر سؤال‌هایی که مطرح می‌شود این است که «فلسفه چیست؟» و سخن معمولاً دو بخش دارد: از نظر لغوی فلسفه «دوستداری حکمت» یا «عشق به حقیقت» است، و از نظر رشته‌ای، دانشی نظری و غالباً انتزاعی. اما اولاً این پاسخ تا چه حد مقرون به حقیقت است، ثانیاً آیا این پرسش که «فلسفه به چه کار می‌آید؟» پرسشی بهتر نیست؟

اگر این قول مقبول تقریباً همگان را بپذیریم که خاستگاه فلسفه

یونان باستان و نخستین فیلسوف به معنای متعارف امروزی اش سقراط بوده است بحث شاید به مسیر دیگر و بهتری هدایت شود. می‌دانیم که سقراط در کوچه و خیابان و میدان می‌گشته است و سؤال‌هایی فلسفی را با رهگذران در میان می‌گذاشته است و البته شیوه خاص خودش را هم در این کار داشته است که به اصطلاح معمولی «محواره» نامیده می‌شود. اما سؤال‌های «فلسفی» سقراط از چه جنسی بودند؟ سقراط عمدتاً سؤال‌هایی را مطرح می‌کرد که با زندگی و شخصیت و خصائل افراد ارتباط داشت. و یونانیان طرف «محواره» نمی‌گذاشتند و فیلسوف هم نبودند، از بحث درباره این سؤال‌ها پرهیز نمی‌کردند. امروز هم اگر نظیر همان سؤال‌ها از هر کس پرسیده شود هرگز نمی‌تواند این بحث‌ها فلسفی است پس من که فیلسوف نیستم درگیر آن نمی‌شوم. اما هر چه از دوران سقراط فاصله گرفتیم و علی‌الخصوص پس از اسلام، کتاب مابعدالطبیعه‌اش، فیلسوفان به دو دسته کلی تقسیم شدند: فیلسوفان هنر زندگی و فیلسوفان نظری سیستماتیک. آن دسته اول همان راه سقراط را در پیش گرفتند، یعنی طرح سؤال‌هایی که به هر کس و کجای زندگی ربط پیدا می‌کند و پاسخ به این سؤال‌ها «راه زندگی» هر کس را معین می‌کند. اما عده بیشتری در دسته دوم قرار گرفتند و به بحث‌های دلی و انتزاعی پیچیده پرداختند و اوج آن پدید آمدن فلسفه تحلیل بود. دسته اول اکثراً به تجربه‌های زندگی و علی‌الخصوص زندگی خودشان استناد می‌کردند و سعی می‌کردند از این طریق بلکه به بهترین راه و روش زیستن (چه حیات فردی چه حیات اجتماعی) دست یابند. نوشته‌های اینان بسیار شبیه نوشته‌های ادیبان و شاعران بود. برای

همین آن دسته دوم که قدرت و وسعت بیشتری پیدا کرده بودند اینان را نه فیلسوف، بلکه همان شاعر و ادیب می خواندند یا حتی بعضاً شارلاتان هایی که دل از نوجوانان می ربایند. اما فیلسوفان هنر زندگی هم متقابلاً فیلسوفان نظری سیستماتیک را که فلسفه را امری غیرشخصی می دانستند و به بحث در کلیات اکتفا می کردند افرادی گمراه و خودفریفته قلمداد می کردند که فلسفه را از وظیفه اصلی اش، که هر چه بهتر این زندگی است، دور می کنند و بدل به دانشی کاذب که به هیچ کار نمی آید، افرادی نظیر مونتینی، پاسکال، شوپنهاور، کیرگگور، امرسون، و کلاً اگر بتانسالیست ها را می توان در دسته اول قرار داد و حتی شاید بتوان گفت گنشتاین را هم به آنها افزود. دسته دوم از فیلسوفان مدرسن (سکولاستیک) آغاز می شوند و به فیلسوفان زبان ختم می شوند. البته فلسفه بانی بینابینی هم در این میان وجود دارند، مثل روسو، هیوم، کانت، و بسیاری دیگر. این بحث البته دامنه بسیار گسترده ای دارد، اما هدف من از طرح اجمالی آن توضیح دادن دلیل ضرورت فراهم آوردن این مجموعه گسترده بود.

از نظر من فلسفه فقط رشته ای دانشگاهی نیست که در دانشگاه خوانده شود و مختص عده خاصی باشد که در این رشته تحصیل می کنند. فلسفه به همه تعلق دارد و همه ما از کودکی سؤالاتی طرح می کنیم که جنبه فلسفی آشکاری دارند. شاید کمتر کسی باشد که این سؤال های فشرده در این بیت گاه به گاه به ذهنش خطور نکرده باشد: از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود / به کجا می روم آخر نمایمی وطنم. در واقع همه این سؤال ها فلسفی هستند: از کجا آمده ایم، که هستیم، چه

باید بکنیم، معنای زندگی مان چیست، و عاقبت کارمان چه، تولد، مرگ، خوشبختی، نیکی، بدی، معیارهای زندگی، و همهٔ خصائل انسانی در دل این سؤال‌های فشرده نهفته‌اند. پس درست است که ما همه فیلسوف حرفه‌ای نیستیم، اما همه‌مان به مسائل فلسفی، در عیان و نهان، فکر می‌کنیم و این فکر کردنمان بر شیوهٔ زندگی و عملمان تأثیر می‌گذارد. پس فلسفه در این معنا یک دانش انتزاعی به درد نهمر مختص عدهٔ قلیلی نیست. کتاب‌های «فیلسوفان هنر زندگی»، «ما سن می‌گویند و ما از طریق سخن گفتن با آنها به شیوه‌ها و راه‌های درست عمل کردن، چه برای اعتلای خودمان، چه برای زیستنی کردن جهان، و کاستن از دردها و افزودن بر شادی‌ها پی می‌بریم».

متأسفانه در کشور ما هم غالب نویسندگان و مترجمان فلسفه معطوف به کتاب‌های سرسری سیستماتیک است، کتاب‌هایی که خوانندگان احساس می‌کنند که نویسنده‌اش اصلاً تلاشی نمی‌کند تا زندگی را با همهٔ آشوب‌هایش، پوچی‌هایش، دردهایش، خوشی‌هایش، سرخوردگی‌هایش، اضطراب‌هایش و خواریه‌هایش و نشیب‌هایش درک کند، درگیرشان شود، و ما را نیز همراه با خردش درگیرشان کند. برعکس، این احساس به خواننده دست می‌دهد که با عقایدی انتزاعی روبروست که تقریباً هیچ ربطی به واقعیت ندارند. اما واقعیت این است که ما در زندگی مان با همهٔ این پدیده‌ها سروکار داریم و نیازمندیم که هر چه بیشتر از وضع زندگی مان و خصوصاً احساساتمان سر در بیاوریم، دست به داوری‌های ارزشی بزنیم، و مبنایی برای این داوری‌های ارزشی پیدا کنیم. فراتر از همه، ما سخت نیازمند درک

معنای زندگی و آشنایی با «هنر زندگی» هستیم. اما مجموعه کتاب‌های فلسفی که در ایران منتشر می‌شوند کمتر به این مسائل می‌پردازند و در نتیجه ما به لبه پرتگاهی دوسویه کشانده می‌شویم که یک سویش یا وانهادن فلسفه و یا صرفاً تبدیل این کتاب‌ها به کتاب‌ای بالای تاقچه‌ای برای قمیز در کردن است، و سوی دیگرش، زری آوردن به کتاب‌های به اصطلاح «زرد» به قلم افرادی است که پاسخ‌های دم‌دستی به این سؤال‌ها می‌دهند و راه‌حل‌های یکسان آسان برای همه مناجات همگان پیش پا می‌نهند که همه با آنها آشنا هستیم: ۴۰ راه برای خوشبختی، ۲۰ راه برای غلبه بر اضطراب، ۵۰ توصیه برای زندگی زناشویی، و... انگار انسان‌ها ماشین هستند و می‌توان برای مشکلات افراد، که کام مشترک اما کیفیت متفاوت دارند، راه‌حل یکسانی عرضه کرد که کار نمی‌کند. این کتاب‌ها اکثراً به نظر من خطرناک هم هستند، زیرا افراد را از اندیشیدن به مسائل و مشکلاتشان معاف می‌کنند و نسخه‌ای می‌پوشانند که همه به یکسان از آن استفاده کنند.

این موقعیتی خطیر است که جامعه ما و آحادش روبرو می‌کند. البته هرگز نمی‌توان با اغراق ادعا کرد که مثلاً با چنین مجموعه‌ای می‌توان به چنین نیاز معطل مانده‌ای پاسخ داد، اما به هر حال شاید گامی کوچک در این راه باشد. انتشار کتاب‌هایی فلسفی که نه فقط با صدای عقل، بلکه با شور زندگی، با ما درباره مسائلمان سخن می‌گویند، آن هم نه با اعلام حکم قطعی در هر مورد، که قطعاً در توان هیچ‌کس نیست، بلکه با نور تاباندن بر زوایای تاریک و پیچیدگی‌های

مسائل زندگی و دعوت از خود ما برای تفکر بیشتر و یافتن راه‌حل‌های مخصوص به خودمان، یعنی فکر کردن به «هنر زندگی» با مدد گرفتن از «تجربه» دیگران.

عناوین این مجموعه پرشمارند و طبیعتاً بعضی حتی عناوین مشترک یا شبیه هم دارند، زیرا اینها مسائلی است که تقریباً همه فیلسوفان هنر زندگی دغدغه‌اش را دارند: معنای زندگی، خوشبختی، دوستی، سرشت بشر، فضیلت، مبانی ارزش‌ها، شخصیت، همبستگی، مسالمت‌آمیز، ترس، درد، بیماری، ملال، و....

این مجموعه تقریباً پایانی ندارد، اما فعلاً در هر ماه حداقل دو کتاب عرضه خواهیم کرد و امیدواریم با یاری شما بتوانیم باب تازه‌ای را در نشر کتاب‌های فلسفی بگشاییم.

با اینکه کتاب‌های این مجموعه «فلسفی» هستند اما چون فلسفی به همان معنای خاصی هستند که توضیح دادم در عنوان مجموعه به جای لفظ «فلسفه» از «هنر زندگی» استفاده شده است، شاید که این بهتر منظور و مقصود این مجموعه باشد. در ضمن مجموعه «تجربه و هنر زندگی» همچنانکه از عنوان هم پدید آید به دو دسته کتاب تقسیم می‌شود. کتاب‌های نظری «هنر زندگی» و زندگینامه‌ها، زندگینامه‌های شخصی، یادداشت‌های پراکنده و خاطراتی که صرفاً «تجربه زندگی» هستند.

خشیار دیهیمی

مقدمه

غروب آفتاب پنجشنبه بود که باب مرا برای شام به آپارتمانش دعوت کرد و قرار من و ایر شد که با ماشین بیاید دم ایستگاه مترویی که نزدیک خانه اش بود. یک استیک عالی پخته بود همراه با سیبزمینی سرخ‌پز و آن را با سالاد و یک شیشه نوشیدنی سر میز گذاشت. بعد از شاه باقیمانده نوشیدنی را برداشتیم و به اتاق پذیرایی رفتیم. همه نظرم بیش از حد عاشق پیشه آمد و بنابراین اهمیتی به جایزه‌بازی که نشان می‌داد ندادم. شب مرا به ایستگاه بازگرداند و پنجشنبه کرد که پنجشنبه آینده همدیگر را همان‌جا ملاقات کنیم، اما این بار به من گفت که چون وقت خرید ندارد نیم کیلو سوسیس بخرم. پنجشنبه بعد در ساعت مقرر به ایستگاه مترو رسیدم. اما باب خبری نبود. ۴۰ دقیقه منتظر شدم، چون نمی‌دانستم خانه اش دقیقاً کجاست و باز هم از باب خبری نشد سوسیس به دست به خانه برگشتم.

پیش‌پاافتادگی زندگی روزمره

هیچ چیزی واضح‌تر و شفاف‌تر از فعالیت‌های روزانه ما نیست. همه ما روزمان را با فعالیت‌هایی چنان عادی و پیش‌پاافتاده سپری می‌کنیم که اصلاً ارزش صحبت کردن ندارند. بیدار شدن، مسواک زدن، دوش گرفتن، درست کردن یک فنجان چای یا قهوه، بردن بچه به مدرسه، سلام و احوال‌پرسی با همسایه‌ها، سوار مترو شدن، تماشای برنامه‌ها، صبحگاهی تلویزیون، کپی کردن برخی مدارک در محل کار، خوردن ناهاری مختصر، بازگشتن به خانه، نگاه کردن به برنامه‌ها، تلویزیون، خوردن یک لیوان نوشیدنی قبل از خواب، و سرانجام رفتن به رختخواب. تمامی این فعالیت‌ها به همراه میلیون‌ها مورد پیش‌پاافتاده دیگر خمیرمایه زندگی روزمره ما را تشکیل می‌دهند.

حتی کاشته شدن سرار، مثل ماجرای که سیلویا اسمیت توصیف کرده با وجود این که «احداث عادی به نظر می‌رسد، آنقدر عادی و پیش‌پاافتاده هست که آن را به‌یاد نگذاشتن عادی قرارهای زندگی مدرن و جزئی از زندگی روزمره بدانیم. بنابراین داستان سیلویا از یک نظر برای او و تجربه زندگی‌اش عجیب و غریب است. هرچه باشد برای کمتر کسی پیش می‌آید که با نیم کیلو سرار، آنقدر سر قرار منتظر بماند تا علف زیر پایش سبز شود. زندگی روی هر کس برای خودش منحصربه‌فرد است. اما از طرف دیگر، بیشتر مردم تجربیات روزمره مشابهی دارند و روال عادی زندگی‌شان «متعارف و معمول» است، نه تنها به این معنا که عادی و بی‌اتفاق خاصی است

بلکه به این معنا نیز که با اکثر مردم (اگر نگوییم همه) هیچ فرقی ندارد.

اگر کسی از ما بخواهد در مورد زندگی روزانه‌مان حرف بزنیم، به سختی می‌توانیم موارد جالبی برای گفتن بیابیم، چرا که زندگی روزمره به روال عادی پیش می‌رود و در نتیجه نکته‌تازه‌ای در آن یافت نمی‌شود. در صورتی که مجبور شوم در مورد کارهای روز قبلم صحبت کنم، سعی می‌کنم مواردی بیابم که آن را قدری از روزهای دیگر متمایز می‌کند. مثلاً می‌توانم بگویم صبح اتوبوس دیر رسید و مجبور شدم کلی از برای رفتن منتظر بمانم. یا اینکه بگویم به مادرم زنگ زدم و از احوال پرسی از دستم قدیم خانوادگی که به تازگی او را دیده بود برایم گفت. یا می‌توانم مادر را شاجره لفظی دو تا از همکارانم را که موقع ناهار اتفاق افتاد ریف کنم. اگر باز هم مجبور شوم آنچه را که در یک روز خاص انجام داده‌ام با جزئیات بیشتری بیان کنم - همانطور که از شاهدان در موارد قضایی خواسته می‌شود - احتمالاً با دستپاچگی درباره‌ی مواردی از این دست صحبت خواهم کرد که مثلاً چه ساعتی از خواب بیدار شدم، مسواک زدم چه قدر مسواک کشید، از چه نوع خمیردندانی استفاده کردم، چقدر بادقت مسواک زدم، و هزاران مورد کوچک و کاملاً بی‌اهمیت دیگری که احساس می‌کنم نه تنها برای دیگران که برای خودم هم جذابیتی نخواهند داشت (Sumner, 1961 [1906]).

نکته مهم این است که وقتی از افراد خواسته می‌شود در مورد زندگی روزمره‌شان فکر کنند و توضیح دهند، نه تنها اهمیت این

موضوع را چندان درک نمی‌کنند بلکه بیان بدیهیات روزمره را در قالب کلمات کاری دشوار می‌یابند. اگر از افراد بخواهیم به فعالیت‌هایی بیندیشند که به‌ندرت درباره‌شان فکر می‌کنند، در مورد اینکه چه بگویند و چگونه چیزهایی را که تا به حال بیان نکرده‌اند در قالب کلمات بریزند دستپاچه می‌شوند. همان‌طور که آنتونی گیدنز (نقل شده در Tomlinson, 1997:174) می‌گوید:

زندگی روزمره ما مملو از فعالیت‌هایی است که دلیلی برای انجامشان نداریم. ما طبق روال معمول لباس می‌پوشیم، به پاره‌رو، می‌رویم [و همین‌طور فعالیت‌های بیشمار دیگری را انجام می‌دهیم]... این فعالیت‌ها بخشی از رفتارهای اجتماعی روزانه‌ای هستند، که قابل توضیح نیستند. هیچ توضیحی نمی‌توانیم برای این بتراشیم جز اینکه این کارها هستند و ما انجامشان می‌دهیم.

جامعه و امور روزمره

اگر زندگی روزمره اینقدر پیش‌پاافتاده است چرا باید درباره آن نوشت؟ در جواب این سؤال می‌توان گفت: چون زندگی روزمره مهم‌تر از آن چیزی است که ما تصور می‌کنیم. به قول گیدنز (1950:413)، «حتی پیش‌پاافتاده‌ترین اتفاقات زندگی، بازتاب نظام اجتماعی و فرهنگی ما هستند».

همه انسان‌ها زندگی روزمره دارند و در تجربیات پیش‌پاافتاده

زندگی بر روی این سیاره شریکند. اما مثلاً زندگی من در جایگاه مرد سفیدپوست نسبتاً مرفهی از طبقه متوسط از بسیاری جهات با زندگی یک زن سیاهپوست کارگر متفاوت است. درست است که هردوی ما تجربیات عادی مشترکی همچون بیدار شدن از خواب، آماده شدن برای کار، انجام کارهایی در طول روز، خوردن و خوابیدن داریم، اما باز ممکن است که نوع تجربیات آن زن با تجربیات من بسیار متفاوت باشد. او باید ساعت پنج صبح برای رفتن به سرکار بیدار شود. کار او از نظر جسمی و روحی خسته کننده است و درآمدش هم معقولی ندارد. اگر او به موقع سرکارش حاضر نشود، ممکن است با انواع مجازات‌ها از جمله اخراج روبرو شود.

در مقابل، روال معمول روزمره من در جایگاه یک استاد دانشگاه طوری است که می‌توانم روزهایی که تدریس نمی‌کنم هر ساعتی که دلم خواست به دفتر کارم بروم. یا حتی اگر بخواهم می‌توانم در خانه کار کنم و به دانشگاه نروم. بدترین چیزی که ممکن است برایم پیش بیاید این است که اگر، طبق معمول، صبح دیر به دفتر کارم نیامم کی از همکارانم که زودتر از من سرکار می‌آید به شوخی بگوید: «تو که شیف شب آمده‌ای و کارم هم به هیچ وجه کمرشکن نیست. با اینکه به هر حال اضطراب دیر رساندن کتاب‌هایم به ناشران هست یا نگرانی از اینکه کلاس درس برای دانشجویان کسل کننده باشد.

پس نکته این است که افراد مختلف زندگی روزمره متفاوتی دارند؛ نوع کارها و فعالیت‌های روزمره‌ای که انجام می‌دهند به موقعیت

اجتماعی آنها بستگی دارد؛ پس برای درک اینکه زندگی روزمره هر آدمی چه ساختاری دارد باید نسبت به ساختار و سازمان جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند آگاهی پیدا کنیم. به بیان ساده‌تر، اگر بخواهیم از زندگی روزمره درکی فراتر از مجموعه فعالیت‌هایی یکنواخت و بی‌اهمیت داشته باشیم، باید بدانیم که جامعه و ساختارهای اجتماعی وسیع‌تر چه نقشی در ایجاد تفاوت‌های زندگی روزانه افراد می‌بازی می‌کنند. برعکس، اگر درکی از زندگی روزمره گروه‌های مختلف مردم نداشته باشیم نمی‌توانیم بفهمیم که جامعه، یا بخش خاصی از آن چگونه عمل می‌کند. جامعه‌شناسی مطالعه «جامعه» و «روابط اجتماعی» است. از این‌رو درک مفهوم عمیق‌تر زندگی روزمره مستلزم درک و تفسیر جامعه‌شناختی از بسترهای اجتماعی است که انواع متفاوت تجربیات روزمره در آنها رخ می‌دهد؛ درک جامعه‌شناختی یعنی اینکه سعی کنیم از دیدگاه و درک افراد خاص فراتر برویم تا بتوانیم جنبه‌های نهان‌تر و «عمیق‌تر» ساختار و سازمان اجتماعی را بفهمیم. از صرف دیدن درست همان‌طور که زندگی روزمره می‌تواند اطلاعات زیادی را درباره جامعه به ما بدهد، مطالعه زندگی روزمره هم می‌تواند نکته‌های بسیاری را درباره جوامع خاص و چگونگی عملکرد جنبه‌های خاصی از آنها به جامعه‌شناسان بیاموزد. جامعه‌شناسی می‌تواند در باب زندگی روزمره به آگاهی ببخشد و زندگی روزمره نیز می‌تواند دانش جامعه‌شناسی را پربارتر کند و با انبوهی از جزئیات و مثال‌های خاص به نظریه‌ها و ایده‌های کلی غنا ببخشد.